

به نام خداوند جان و خرد

از بیم ایران تا سرزمین توفان

دکتر محمد کامیار

www.Ketab.ir

سرشناسه	: کامیار، محمد، ۱۳۲۵ -
عنوان و نام پدیدآور	: از بام ایران تا سرزمین توفان / محمد کامیار.
مشخصات نشر	: همدان: انتشارات تدین، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۵۳۰ص؛
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۶۴-۳۵-۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: چاپ قبلی: شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران، ۱۳۸۰.
موضوع	: کامیار، محمد، ۱۳۲۵ - — خود سرگذشته
موضوع	: جغرافیدانان — ایران — سرگذشته
موضوع	: Geographers -- Iran -- Biography
رده بندی / گره	: ۱۳۹۶۶۹G ۱۳۲۱۳/ی
رده بندی دیویی	: ۹۲/۹۱۰
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۸۷۷۷ ۷



نام کتاب: از بام ایران تا سرزمین توفان

مؤلف: دکتر محمد کامیار

صفحه‌آرا: تبلیغات آپادانا- همدان

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

انتشارات تدین همدان - تلفن: ۰۹۱۸ ۵۰۰ ۲۷۰۱

zahratadayon@yahoo.com

حق چاپ برای ناشر و مؤلف محفوظ است

فهرست

۵	مقدمه‌ی چاپ اول
۸	مقدمه‌ی چاپ دوم
۹	فصل اول - معرفی نامه
۳۷	فصل دوم - مدرسه ابن سینا
۵۳	فصل سوم - دبیرستان پهلوی
۶۷	فصل چهارم - دانشسرای مقدماتی سنندج
۹۳	فصل پنجم - معلمی: ویسمرید
۱۱۹	فصل ششم - سربازی
۱۳۹	فصل هفتم - علمی: چهار
۱۵۹	فصل هشتم - دانشگاه آگاهانه
۱۹۹	فصل نهم - سفر به آمریکای گزاف
۲۱۹	فصل دهم - دانشگاه آیوای شمالی
۲۵۷	فصل یازدهم - دانشگاه میشیگان
۲۸۱	فصل دوازدهم - دانشگاه ایالتی میشیگان
۳۲۳	فصل سیزدهم - کار، دکترای دوم و کارت سبز
۳۷۱	فصل چهاردهم - دانشگاه مرکزی میشیگان
۳۹۷	فصل پانزدهم - فلوریدا (Florida)
۴۴۷	فصل شانزدهم - بازنستگی و پایان نامه
۵۱۱	مؤخره
۵۱۴	منابع فارسی
۵۲۱	تصاویر

مقدمه‌ی چاپ اول

من در میان کوه‌های زاگرس چشم به دنیا گشودم و چون کوه کوراوغلو، قهرمان اشعار حیدر آبی استاد شهریار (۱۳۷۲)، افتخار می‌کنم که:

من ابتدا در آغوش کوهستان

پرورده شدم بازها نامم را

در آغوش کوهستان‌ها به زبان راندند

از لامپ‌های سر سبز دیران و جعبه‌های خالی آنها، خانه ساختم. عصر چند روز جمعه بعد از مرگ پدر و مادر بزرگ، گلیمچه زیر بغل و گلاب‌پاش در دست، به‌سوی قبرستان پای نقاره‌کوب روانم. در برابر بهاری، پدرم گریه سر داده که من کفش نو خواهم پوشید و از دست نیم‌چکمه‌های پاره‌ی سخت یجا، راحت خواهم شد. روی خوله‌ی کوان با رضا پسرخاله‌ام و جمعی از دوستان "توپان قار" بازی داریم. همسایه دیوانه‌ما، بتول شیت، با آن دندان‌های بزرگ و زردرنگش از برادرش حاجی رضا عصبانی است. همه آدم‌های خوبی هستند ولی آبشرو...

پسران آباجی ملی، قهرمانانی هستند حامی من و حلیم درست کردن شب عاشورا، خاطره‌ای فراموش‌نشدنی. درختانی که با دست‌های خود کاشتم و با دلو از آب شاهرخ‌آباد آبیاری کردم، هنوز زنده‌اند. چه خوب روزی که به معمای مشهدی کرم بستانکار در حضور دایی قاسم، جواب درست دادم و چه بهتر روزی "کاجافر" در زیر آفتاب داغ در میان مزرعه‌ی پر محصول گندم، آینده‌ی خوبی برایم دیده بود.

تا چشم باز کردم در شرکت راستا، شاگرد نجار بودم و بعد از نهار با مَمی چای می‌نوشیدیم و به او می‌گفتم "مواظب باش خیلی داغ است".

چه بی‌ریا بود و کم‌چربی آن آش دوغ‌های عصر تابستان و شلغم (ترخینه) زمستان. گویا سربه‌هوا و پا بر در نهاده بودم.

شهم پر است از فرش‌های زیبا که بافته‌شده‌اند به دست دختران کم سن و فقیر وزیر پای‌نشینان زجر می‌کشند. چه بگویم از ابتدایی و دبیرستان و دانشسرای مقدماتی، سال‌های مشغول کردن، فکر و ذکر و رفتن به ده "ویسمید". چه بی‌غم روزگاری داشتم. در سربازی و دانشگاه و دانشگاه‌ها. زجر کشیدم از دوری عزیزانم ولی به امید دل امیدواران استاد گشتم بالاخره، می‌خوب و باتجربه. "روزگار من بیشتر در سفرهای طی شد؛" گفت آن تاریخدان بزرگ، باستان‌پاریزی (۱۳۷۰، صفحه ۱) و سفرهای من هم از همان زمان که ۴۰ روز از سنم گذشت، به جاه‌طلبی "نبوده است.

در زبان من آهنگی وجود دارد به نام "خالو ررار" که به معنی "دایی رهوار" یا "دایی مسافر" می‌باشد. مسافرتی بیش نیست و ما مسافرانی هستیم بین مکان‌ها و در زمان‌های مختلف، در نتیجه کتابم از بام ایران تا سرزمین توفان نام گرفته است.

از ترجمه اشعار شهریار به نام "حیدربابا سلام" استفاده کرده و کلماتی و جملاتی در مورد کوه دلخواهم "کوه بادامستان" که اکنون بدون درخت بادام است می‌نویسم. خانه پدرم و قبر او و حالا مادرم و عزیزانی چند در دامنه‌اش قرار دارند.

بادامستان سلام!

چه بی‌غم روزگاری داشتیم

امید است که همیشه رو سفید باشی

امید است که چهره‌ات خندان و چشم‌هایت گریان باشند.

بادامستان!

روزگار راه مرا از تو کج کرد. گل‌های بادام خوبند؟ عزیزانم را به دست تو می‌سپارم.

بادامستان!

بدجوری خوبی‌ها را از ما گرفتند و خوب‌جوری بدی‌ها را در ما کار گذاشتند.

بادامستان!

من هر کجا باشم، تهران، همدان، فلوریدا و یا میشیگان، از دور نگاهم به توست.

بیگانه و آشنا هر که از پای تو می‌گذرد آهسته به گوشش زمزمه نما و بگو:

استاد پیر

غم روی است که غم روی غم می‌گذارد.

دکتر محمد کامیار

جکسونویل، فلوریدا، ایالات متحده آمریکا

تابستان سال ۱۳۸۰ (۲۰۰۱)

مقدمه‌ی چاپ دوم

بدین وسیله از خوانندگان چاپ اول، تشکر می‌نمایم که با بزرگواری خود، غلطها و اشکالات چاپ قبلی را ندیده گرفته و ما را بخشیده‌اند. خوشبختانه، چاپ اول مورد توجه و مرحمت خاندان گرامی قرار گرفت. کتاب از بام ایران تا سرزمین توفان، از دل و جان برآمده و به دل جان نشسته. شنیده‌ام که یک خواننده، یک معلم، بیش از ۲۰ بار آن را خوانده است و نه تنها از معلمین دییستان، آن را به عنوان کتاب کمکی برای آیین نگارش و انشاء انتخاب کرده است.

از همسر مملوک، دخترم اناهیتا، سرم آرش، نوه‌هایم روشن و سیاوش سپاسگزارم که این فرصت را به من دادند که داستان زندگی ما را به رشته تحریر دریاورم. من سعی کرده‌ام با زبانی ساده و صادقانه، سرگذشت ما را بدون دروغ و بزرگنمایی به پیشگاه خوانندگان عزیز تقدیم کنم. برای چاپ دوم، برخی واری شده است که ایرادهای کتاب را به حداقل رسانیده شود. از آقای ساغرچی - مدیرمسئول نشر تبلیغاتی آپادانا - که با صبر و حوصله فراوان توانست کتابی خوب به دست خواننده عزیز برساند، تشکر می‌نمایم. باید بگویم که بدون کمک و راهنمایی برادرم آقای محمد حسین کیار، چاپ دوم این کتاب امکان‌پذیر نبود. «برا گیان له تونیش زور سپاسگزارم».

دکتر محمد کامیار

جکسونویل، فلوریدا، ایالات متحده آمریکا

بهار سال ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)